«بندگی چی یعنه؟ چقدر می‌تونیم بندگی کنیم؟» ۰ـ ۱ـ بندگی چی یعنه؟ چقدر می‌تونیم و بندگی کنیم؟

مقدمه‌ی «بندگی» تقریباً در همه‌ی ادیان و فرهنگ‌ها هست و همه‌ی ما هم با این کلمه زندگی می‌کنیم. اما وقتی می‌پرسیم بندگی چی یعنه و چقدر می‌تونیم بندگی کنیم، یه جورایی گیج می‌شیم. این گزارش سه‌قسمتی می‌خواد با زبون ساده و با مثال‌های روزمره بگه بندگی یعنی چی، چه حدی ممکنه و چرا بعضی‌ها فکر می‌کنن بندگی یعنی ترس از خدا. قسمت اول: بندگی یعنی چی؟

□ مهندس مهرداد نوروزی

بندگی یعنی چی؟ خیلی‌ها فکر می‌کنن بندگی یعنی نماز خوندن، روزه گرفتن، دعا خوندن و کلاً کارهای مذهبی. اما بندگی یعنی خیلی چیزای دیگه هم هست. بندگی یعنی اون رابطه‌ای که بین انسان و یه قدرت برتر برقرار می‌شه و اون قدرت برتر می‌تونه خدا باشه، طبیعت باشه، وجدان باشه یا حتی یه هدف بزرگ‌تر از خودش باشه. مثلاً یه مادر وقتی شب بیدار می‌شه و بچه‌شو می‌بوسه و می‌خوابونه، یه جور بندگی داره انجام می‌ده. یه دانشمند وقتی تا صبح پشت میکروسکوپ می‌مونه و دنبال یه حقیقت می‌گرده، یه جور دیگه بندگی داره انجام می‌ده. یه کارگر وقتی با دقت و صبر یه دیوار رو می‌چینه طوری که صاف و محکم بشه، یه جور دیگه بندگی داره انجام می‌ده. پس بندگی فقط نماز نیست، یه جور نگاه به زندگیه که توش یه چیزی بزرگ‌تر از خودمون برامون مهمه.

بندگی یعنی چقدر؟ اینجا یه سؤال مهم پیش می‌اومد: اگر بندگی یعنی اون رابطه‌ای که گفتیم، پس باید چقدر باشه؟ آیا باید همه‌ی وقتمون رو بذاریم واسه بندگی؟ آیا باید از کار و زندگی بزنیم و بشینیم گوشه‌ی یه مسجد یا معبد؟ جواب ساده‌ش اینه که نه. بندگی یعنی تعادل. یعنی یه آدم می‌تونه هم کار کنه، هم درس بخونه، هم تفریح کنه، هم به خانواده‌شو برسه، هم به خودش برسه و هم بندگی کنه. چون بندگی یه جور نیست که با بقیه‌ی کارهای زندگی جنگ داشته باشه. برعکس، خیلی وقت‌ها بندگی باعث می‌شه آدم کارهای دیگه‌شو بهتر انجام بده، چون یادش می‌مونه که یه هدف بزرگ‌تر هست که ارزش داره براش تلاش کنه.

یه نکته‌ی مهم اینه که بندگی یعنی ترس از خدا همیشه درست نیست. خیلی‌ها فکر می‌کنن بندگی یعنی از خدا بترسی و از ترس بندگی کنی. اما ترس یه احساسه که گاهی کمک می‌کنه آدم یه کارایی نکنه، ولی بندگی فقط ترس نیست. بندگی یعنی عشق، یعنی احترام، یعنی دوست داشتن یه چیزی که از خودت بزرگ‌تره. مثل یه بچه که از مادرش می‌ترسه که اگر بد رفتار کنه ناراحت می‌شه، ولی در عین حال عاشقشه و دوستش داره. پس ترس هست، ولی کافی نیست. بندگی وقتی کامل‌تره که ترس با عشق و احترام قاطی شده باشه.

قسمت بعدی می‌ریم سراغ سؤال‌های جدی‌تر: آیا بندگی یعنی از خودت بگذری؟ آیا باید از لذت‌های زندگی بگذری؟ چرا بعضی‌ها فکر می‌کنن بندگی یعنی ترس از خدا؟ و چطور می‌شه یه آدم امروزی، با کار و زندگی و مشکلات روزمره، یه زندگی پر از بندگی داشته باشه؟ قسمت دوم: بندگی یعنی از خودت بگذری؟ لذت‌های زندگی و بندگی

مقدمه‌ی قسمت اول گفتیم بندگی یعنی رابطه‌ی بین انسان و یه قدرت برتر، و گفتیم بندگی یعنی ترس از خدا نیست. حالا می‌خوایم ببینیم بندگی یعنی از خودت بگذری یا نه، و آیا می‌شه لذت‌های زندگی رو هم داشت و بندگی کرد یا نه. قسمت دوم: بندگی یعنی از خودت بگذری؟

بندگی یعنی از خودت بگذری؟ خیلی‌ها فکر می‌کنن بندگی یعنی هر چی داریم بدیم به خدا. نماز بخونیم، روزه بگیریم، صدقه بدیم، حج بریم، و کلاً زندگی‌مون رو بذاریم واسه بندگی. این درست هم هست. اما سؤال اینه که آیا بندگی یعنی از خودت بگذری؟ یعنی از لذت‌هات بگذری؟ یعنی از چیزایی که دوست داری بگذری؟ جواب ساده‌ش اینه: بندگی یعنی از خودت بگذری، ولی نه همه‌ی چیزایی که دوست داری. یعنی یه جایی هست که باید بگی «من اول هستم، اما خدا هم هست و باید براش کار کنم». یعنی یه جایی هست که باید بگی «من دوست دارم فلان کار رو بکنم، اما خدا گفته فلان کار رو نکن، پس من نمی‌کنم».

مثلاً یه دانشجو رو تصور کنید که دوست داره شب‌ها بیدار بمونه و بازی کنه، اما نمازشب رو ول کنه. یه کارمند رو تصور کنید که دوست داره دروغ بگه و یه چیزی بدزده تا زودتر پولدار بشه، اما وقتی یادش می‌افته که بندگی یعنی راستگویی، یه جایی می‌ایستد و می‌گه «نه، این کار درست نیست». یه مادر رو تصور کنید که دوست داره تمام وقتش رو بذاره واسه خودش و تفریحش، اما وقتی بچه‌ش گریه می‌کنه، بلند می‌شه و براش غذا می‌پزه. این یعنی از خودت گذشتن. یعنی بندگی یعنی یه جایی از خودت بگذری، نه همه‌ی چیزایی که دوست داری.

اما سؤال اینه: چقدر؟ اینجا یه چیز مهم هست. بندگی یعنی از خودت بگذری، ولی نه طوری که زندگی‌ت خراب بشه. یعنی نماز بخون، ولی کارت رو از دست نده. یعنی روزه بگیر، ولی سر کار نرو نباش. یعنی صدقه بده، ولی خودت گرسنه بمون. این درست نیست. بندگی یعنی تعادل. یعنی یه جایی هست که باید بگی «من دوست دارم، اما خدا هم هست و باید براش کار کنم». یعنی یه جایی هست که باید بگی «من دوست دارم، اما خدا گفته نکن، پس